



غلامعلی سبغانی

وکیل دادگستری

هنر و کالت

-۱-

زیبنده‌ترین لفظی که میتوان برای کار و کالت برگزید واژه هنر است، چون در يك بررسی دقیق اینگونه نتیجه‌گیری میشود که وکالت از کلیه مشاغل دیگر جدا است و حالت و وضع خاصی دارد که با هنر سازگارتر از دیگر نموده‌های زندگی انسانی است. به آن علم نمیتوان گفت چون علم رابطه ثابت بین عوامل گوناگون برقرار میدارد و حال آنکه هنر و کالت بطور تقریب تابع هیچ اصل ثابت و مسلمی نیست؛ الفاظ پیشه و شغل و کار و حرفه نیز با آن سازش ندارد و هر یک در حد خود پائین‌تر از این است که بآن اطلاق گردد و فن و صنعت نیز نیست بجهت اینکه در این دورشته چیزی ساخته و پرداخته میگردد و در وکالت بصورت ظاهر چیزی ساخته نمیشود ولی با قدری اهمال و مساهله لفظ فن هم در این مورد بی‌تناسب بنظر نمیرسد.

گفتیم که وکالت علم و پیشه و صنعت و شغل نیست ولی بلافاصله، بایستی اضافه کنیم که این هنر ارتباط خاص و تام و تمامی با کلیه فنون و علوم و صنایع و حرف دارد و رونده این راه را وادار میکند تا در کلیه رشته‌ها اطلاعاتی داشته باشد و بالاخره هر وکیلی که دارای اطلاعات عمومی جامعتر و کاملتری باشد در کار وکالت موفق‌تر و پیروزتر خواهد بود ولی نکته مهمتر اینکه بدانند در کجا و چگونه و در چه قالبی از اطلاعات و معلومات خود استفاده و بهره‌برداری کند و همچنین این نکته ظریف و دقیق را هم از خاطر دور ندارد که استفاده از اطلاعات و معلومات خود را بصورتی مورد عمل قرار ندهد که فضل فروش معرفی شود و نیز سعی نکند آنچه از مسائل و مطالب میدانند همه را یکجا بکار ببرد که در این مورد مطالب گفتنی فراوان است که در مبحث سخنرانی مورد بحث واقع خواهد شد.

ولی آنچه که اکنون میتوانیم بگوئیم این است که بلحاظ کیفیت خاص کار وکالت بمعنی و مفهوم دیگر آموختنیها قابل آموزش هم نیست - هرچند آموزش در آن بسیار مؤثر است ولی آموزش چه‌چیز؟ آموختن اینکه کجا باید فلان مطلب را

گفت و کجا نباید گفت. کجا باید فلان مطلب را نوشت و در چه موقعیتی باید از نوشتن آن خودداری کرد و هزاران هزار از این مسائل که در اشکال گوناگون با ویژگیهای مختلفی که هر کدام وضع و شکل و حالت و موقعیت خاص خود را دارد مطلبی است که اساساً نه قابل پیش‌بینی است و نه قابل احصاء و اگر درست بخواهیم حق مطلب را ادا کرده باشیم بایستی بگوئیم که هر پرونده خواه حقوقی و جزائی خواص و کیفیات مخصوص بخود دارد که از پرونده‌های دیگر جدا است و حتی هر جلسه از دادرسی مربوط به یک پرونده دارای شکل مخصوص بخود است که بهیچوجه قابل پیش‌بینی نیست تا بتوان در مورد آن حتی یک فرمول خاص پیشنهاد کرد و انگهی کار وکالت منحصر به پرونده و دادگاه و مسائل مربوط بآن نیست.

از بدو شروع کار وکالت هر وکیل با مسائلی مواجه میشود که بهیچوجه در دوران اشتغال به تحصیل در دانشکده حقوق هزار یک آنها را هم در مخیله خود نمی‌توانست تصور کند و حتی در دوران کارآموزی هم نمیدانست چه مسائل مشکلی در مقابل خود دارد؛ این مسائل در هر پرونده و هر مراجعه بوکیل از زمانی شروع میگردد که وکیل در دفتر وکالت خود آماده پذیرش مراجعین میگردد. البته مراحل قبل از این نیز قابل بحث و گفتگو است و پس از این مرحله تهیه و تقدیم دادخواست بدادگاه و جلسه دادگاه: صدور حکم و اجرای حکم الی آخر... برای مواجهه با هر یک از این مسائل و پیروز بیرون آمدن از آنها وکیل بایستی آمادگی کامل قبلی داشته باشد.

گفتیم که هنر وکالت اصول پابرجا و ثابتی ندارد که آنها را بتوان در قوالب معین و مشخص ریخت ولی با وجود این وکیل بایستی شخصاً خصائصی داشته باشد تا بتواند مسائل را از راههای صحیح و منطقی آن حل کند و در روابط خود با کسانی که خواه و ناخواه با آنان سروکار دارد نکاتی را مراعات کند که توفیقش را در کار وکالت روزافزون بنمایند؛ این مراتب بطور کلی در دو قلمرو مورد بحث واقع میشود:

۱- شخص وکیل

۲- وکیل و دیگران

در مبحث اول این مطلب را مورد بحث قرار میدهیم که وکیل کیست و در مبحث دیگر اینکه وکیل در برخورد با دیگر مردم چه مسائلی را باید ملاحظه کند بنابراین مباحث این رساله را بشرح ذیل فصل‌بندی میکنیم:

باب نخست

شخص وکیل

فصل اول: وکیل کیست؟

بخش نخست - معلومات وکیل

بخش دوم - سخنوری

بخش سوم - نویسنده‌گی

فصل دوم: وکیل باید چگونه باشد؛

نخستین گفتار - سجایای وکیل

بخش اول - راستی و درستی

بخش دوم - وقت‌شناسی و نظم

بخش سوم - پشتکار و فعالیت

بخش چهارم - دقت و باریک بینی

بخش پنجم - شجاعت

باب دوم

وکیل و قانون

باب سوم

وکیل و دیگران

فصل اول - وکیل و قاضی

فصل دوم - وکیل و سازمانهای انتظامی

باب چهارم

وکالت چیست؟

باب پنجم

وکالت چگونه باید باشد

باب نخست

فصل اول - وکیل کیست؟: مشکل است صفت جامعی در بین وکلاء دادگستری

یافت که با ذکر آن خصیصه بتوان لفظ وکیل را تعریف کرد و جمله‌ای بیان نمود که بر معنای وکیل دادگستری صادق باشد چون بتعداد وکلاء دادگستری کاراکترها و منشها و شخصیت‌های مختلف وجود دارد و از جهت موقعیت اجتماعی هم وکلاء دادگستری در مدارج مختلفی قرار دارند؛ مدرک تحصیلی يك وکیل دادگستری لیسانس در رشته حقوق قضائی میباشد ولی از جهت حداکثر مقیاس و معیاری در بین نیست و نباید هم باشد، از این حیث اطلاعات و معلومات وکلاء دادگستری با هم خیلی

فرق دارد و چون شغل وکالت دادگستری يك مشغله اجتماعی است و با بسیاری از علوم و فنون ارتباط مییابد راه برای تحقیق و کنگاش در هر رشته‌ای از این طریق باز است این است که وکلاء دادگستری بسته بذوق و شوق و استعداد و سلیقه خود در رشته‌های دیگر علوم نیز کم و بیش اطلاعاتی دارند و همین مراتب موجب میشود که نتوان تعریف خاصی برای وکیل منظور نظر نمود ولی بالاخره وجه جامعی در بین وکلاء دادگستری وجود دارد که اکنون بایستی برای آسان شدن کار و شناختن وکیل دادگستری بآن بسنده کنیم - آنهم این تعریف است که: «وکیل دادگستری کسی است که پروانه وکالت دادگستری دارد» و حتی این مطلب که خانم یا آقای وکیل دادگستری برآستی در دادگستری وکالتی دارد یا وکالتی میکند یا نه اصولاً مطرح نیست.

هرچند برای پاسخ این پرسش که وکیل دادگستری کیست ضابطه معین و مشخص جز آنچه که ذکر شد در اختیار نداریم ولی در يك مورد که چندان اختلافی هم با مورد یادشده ندارد میتوانیم ضوابط معین و مشخصی ذکر کنیم که عنوان فصل دوم همین مجموعه را تشکیل میدهد و آن این است که وکیل دادگستری چگونه باید باشد؟ در این دو فصل طبعاً دو مطلب میتواند مورد بحث قرار گیرد: یکی اینکه وکیل از نظر ظاهر کار یعنی وضع شخصی و وضع دفتر و منزل و اتومبیل و سایر لوازم چگونه باید باشد تا بهتر بتواند بکار وکالت پردازد و باصطلاح روز وکیل موفق باشد و دیگر اینکه وکیل از لحاظ معلومات و اطلاعات و برخورد اجتماعی چه خواص و مزایایی داشته باشد تا بعنوان يك وکیل از طرف جامعه پذیرش بیابد. هرچند این دو بحث زیاد از هم جدا نیستند و پر واضح است که ظاهر آراسته و دفتر مجهز و وسائلی که حتماً بایستی افرادی که میخواهند در جامعه موفقیتی داشته باشند بآنها نیاز دارند در پیشرفت کار خیلی مؤثر است ولی چون این مراتب در کتب دیگری که در زمینه کار وکالت نوشته شده است مورد بحث قرار گرفته و کم و بیش در خصوص آن مطالبی گفته شده است از آنها صرفنظر میکنیم مضافاً باینکه ما معتقد هستیم بحرفه شریف وکالت نباید تنها از جهت نفع طلبی و مشتری‌جوئی نگاه کرد و دفتر وکالت را بصورت مغازه سمساری در آورد که نظر مراجعین را جلب کند بلکه آنچه که در کار وکالت بایستی بیش از تمام وسائل کار ساخته و پرداخته شود خود وکیل است و بیشتر کوشش ما در این زمینه بیان وضع وکیل و وکالت میباشد و فرصت گفتار در مسائلی از قبیل طرز تهیه صورتحساب و مبلمان دفتر و وضع آبدارخانه و اطلاق انتظار و نظایر را نداریم و در صورتیکه در این زمینه کسی بخواهد عملی انجام دهد متخصصینی در رشته‌های دکوراسیون و غیره وجود دارند که میتوان بانان رجوع کرد بنابراین بحث ما در این خصوص منحصر به شخص وکیل از جهت آمادگی برای کار وکالت است.

بخش اول - معلومات وکیل:

کسانیکه با کار وکالت سروکاری ندارند و بخصوص نسبت بمسائل قضائی

آشنا نیستند گمان میکنند که شخص با داشتن اطلاعات و معلومات محدودی میتواند وکیل بشود و حال آنکه این تصور اشتباه است و تنها دانستن قانون و حتی حقوق و تاریخ حقوق و فلسفه حقوق و بالاخره آنچه اختصاصاً در حوزه این علوم قرار میگیرد برای اینکه کسی وکیل خوبی باشد کفایت نمیکند و دانستن يك سلسله علوم و اطلاعاتی برای وکیل از نظر اینکه بنیکوئی بتواند از عهده کار سخت و سنگین خود برآید الزامی است گو اینکه در حین تسلیم پروانه وکالت به متقاضی دانشنامه، این علوم را از او مطالبه نمیکند ولی مسلم است وکیلی که از روانشناسی و جامعه-شناسی و ادبیات و دستور زبان بیخبر باشد تا چه حد گرفتار مشکلات میگردد و اگر وکیلی خدای ناکرده قدرت بیان مافی الضمیر خود را نداشته باشد یا نتواند مقاصد خود را بوضوح بنویسد تا چه حد دچار اشکال و ناراحتی خواهد گردید.

با اینکه آقایان قضات و دیگر کسانی که لوایح و دادخواستهای وکلاء را ملاحظه میکنند خودشان میگویند که ما نثر مسجع نمیخواهیم و خط علیرضای عباسی را نیز طالب نیستیم ولی مسلم است که اگر کلمه یا جمله‌ای بدون مناسبت چندین مرتبه تکرار بشود یا وکیل با خط ناخوانا مطالب خود را بنویسد تا چه حد در کار دادگاه تأثیر دارد، چون تکرار موضوعات خواه و ناخواه خواننده را خسته میکند تا بعدیکه دیگر علاقه‌ای بدنبال کردن مطلب در خود احساس نمیکند بالنتیجه استدالات دیگر وکیل مورد توجه واقع نمیشود و مقصود نویسنده برآورده نمیگردد. خط بد از آنهم بدتر است چون اصولاً خواننده آن را نمیتواند بخواند تا موضوعی از آن استنباط کند و در این مورد بایستی لفظ خواننده را به نخواننده تفیین دهیم چون مطلبی خواننده نشده است. فراموش نمیکنم که یکی از آقایان وکلاء بیکی از قضات اعتراض میکرد که شما اصلاً لایحه مرا نخوانده‌اید، آقای قاضی جواب داد خیلی معذرت میخواهم هر قدر سعی کردم نتوانستم ممکن است شما لطف کرده لایحه را برای من بخوانید و سپس پرونده را مقابل روی وکیل گذارد و صفحه مربوطه را باز کرد و گفت خواهش میکنم لایحه را از ابتدا تا انتها برای من قرائت کنید، آقای وکیل شروع بخواندن کرد.... ریاست محترم شعبه.... دادگاه شهرستان تهران محترماً در پاسخ لایحه مورخه... بعرض میرساند دیگر کلمات بطوری لایقراء بود که وکیل محترم نتوانست حتی يك کلمه از آنها را قرائت کند. گو اینکه نگارش وسیله ماشین تحریر مسئله خط را تا حد زیادی از اهمیت سابق انداخته است ولی در هر حال و همیشه نمیتوان از ماشین استفاده کرد مثلاً در موردی که وکیل در دادگاه حاضر میشود و میبیند که وکیل طرف لایحه داده است و خواه و ناخواه بایستی در جواب مطالب او پاسخ مناسب ادا کند و فرصت مراجعه به ماشین نویس را هم ندارد. ذکر این مثال برای این بود که توجه شود حرفه وکالت به چه مسائلی ارتباط دارد و حال اینکه این مطلب بخودی خود از مسائل بسیار ساده و حتی بی اهمیت تلقی میشود ولی نگارنده یقین دارد همین موضوع بظاهر ناچیز در سرنوشت قضائی افراد و موکلین و آتیۀ هر وکیل دادگستری نهایت تأثیر و اهمیت را دارد. اما در مرحله بالاتر البته وکیل به دانستن تاریخ تحول

قضائی کشور و مکاتب مختلفه حقوقی جهان و حقوق تطبیقی و حتی تاریخ و جغرافی و زبان نیاز دارد چون سروکار وکیل با افراد اجتماع است و نوع رابطه وکیل با مردم از گونه روابط افراد دیگر با هم نیست، باین معنی که کلیه کسانی که در جامعه بنحوی از انحاء کالا یا خدمتی عرضه میکنند در مقابل بطرف چیزی میدهند یا در اختیار او میگذارند که برایش ملموس و محسوس است فی‌المثل کسی که کالائی را میخرد پول خود را برای چیزی میدهد که آن شیء را میبیند و وجود آنرا احساس میکند و آن شیء یکی از نیازهای او را برطرف میسازد و در مورد خدمات از قبیل حسابداری و پزشکی و غیره نیز ملاحظه میگردد که مثلاً ماحصل کار يك تجارتخانه یا شرکت و مؤسسه و بیلان عملیات يك بانک بصورت ارقام و اعداد تحویل طرف شده و یا نتیجه معاینات پزشك و بررسیهای او ضمن يك صورت تقاضای آزمایش و یا يك نسخه به بیمار داده شده و حال آنکه تنها مشغله‌ای که در آن درحین ارجاع بجز رسید حق الوکاله و نسخه دوم و کالتنامه چیزی بدست موکل داده نمیشود - شغل وکالت است بنابراین بایستی وکیل آن اندازه قدرت ایجاد اعتماد در موکل داشته باشد که موکل احساس کند در مقابل وجهی که میپردازد چیزی دریافت میدارد منتهی در زمان دیرتر، منظور از این گفتار این نیست که خدای ناکرده وکیل در موکل با قدرت بیان و رعایت اصولی که برای جلب اعتماد مردم لازم است وثوق دروغین ایجاد کند بلکه بایستی در عین رعایت راستی و درستی از اصول روانشناسی و قدرت نفوذ در افراد و اجتماع کاملاً اطلاع داشته باشد همانگونه که ضروری است وکیل از موضوعی که میخواهد در برابر قاضی بیان کند اطلاع و استحضار کامل داشته باشد و اگر از واقعیت و حقیقت امر اطلاعی نداشته باشد هرچند وکیل زبردست و دانائی باشد همچون گنگی است که موضوعی را با ایماء و اشاراتی که خودهم از مفهوم آنها آگاهی ندارد آشکار کند؛ فرضاً در موردی که طرف بایستی در رأس موعد ۴۰۰ تن گندم کرمانشاه میبایستی بموکل تحویل بدهد چهارصدتن گندم گرگان تحویل داده است و از این جهت موکل مقدار هنگفتی ضرر کرده است در این خصوص یقیناً باید تفاوتی که بین این دو نوع گندم وجود دارد از نظر وکیل روشن باشد تا در دادخواست خود بتواند دلائل مطالبه خسارت را بنحو روشن بیان کند یا اگر ناگهان قاضی دادگاه رویوکیل کرد و گفت حالا گندم که تحویل شده است گندم هم گندم است - چه فرقی است بین گندم کرمانشاه و گندم گرگان بایستی وکیل بلافاصله جواب قانع‌کننده‌ای بقاضی دادگاه بدهد والا در صورتیکه خود وکیل فرق بین این دو کالا را نداند طبیعی است که نمیتواند اظهار عقیده‌ای بکند یا در صورتیکه بگوید نمیدانم بنظر میرسد که تلویحاً یکی بودن دو نوع گندم و بالنتیجه بطلان ادعای خود را قبول کرده است. یا اینکه در يك دعوای جزائی کامیونی که با عابر تصادف کرده است با اینکه بموقع ترمز کرده بسبب شیب شدید جاده و پارسنگینی که داشته است ترمز بریده و باعث قتل کسی شده است مسلم است که در این فرض ممکن است که راننده اساساً گناهکار نباشد، ترمز بموقع گرفته شده و سرعت نیز سرعت مجاز بوده

است ولی بجهت شیب زیاد جاده و گرم شدن ناگهانی لنت ترمزها، ترمزهای کامیون از کار افتاده است و در این امر اصولاً راننده تقصیری نداشته است برای اینکه یکنفر وکیل خوب در این دعوی فرضاً یک دفاع مستدل و موجه بتواند بکند میباید لاقلاً از مکانیسم اتومبیل اطلاع داشته باشد و اگر از فرمولهای مربوط بوزن کامیون و ارتباط آن باشیب جاده و کیفیت ترمزها بطور کامل اطلاع داشته باشد با یک حساب ریاضی دقیق میتواند ثابت کند که فی‌المثل راننده اصولاً گناهکار و مقصر نیست. ممکن است گفته شود که مسائل غیر قضائی و مطالبی که جنبه فنی یا علمی دارند توسط آقایان کارشناسان بررسی شده و گزارش لازم بدادگاهها داده میشود دیگر چه لزومی دارد که وکیل در این‌گونه موارد اطلاعاتی داشته باشد و نیز ممکن است بگویند که اگر وکیل دادگستری بخواهد در تمام رشته‌ها مطالعاتی داشته باشد عملی نیست چه تعداد علوم و فنون و حرف آن اندازه زیاد است که شاید برای انسان در طی تمام طول عمر هم مجال یادگرفتن اسامی تمام آنها بدست نیاید یا علم اجمالی نسبت به هر یک از آنها هم عمر نوح و صبر ایوب میخواهد، اما جواب این است که این گفته بجا است که آقایان کارشناسان مسائل مختلفه را بررسی میکنند ولی اطلاع و روشن بینی وکیل میتواند زوایای تاریک را برای کارشناسان روشن کند و توجه کارشناسان را بمطالبی که از جهت فن بخصوص جلب نظرش را میکند و برای احقاق حق مفید و مؤثر میدانند جلب نماید.

دوم بایستی گفت مقصود این نیست که وکیل در تمام فنون و حرف کارشناس و وارد باشد، البته اگر وکیل توفیق تحقیق در علوم و فنون دیگر را بیابد زهی افتخار، اما منظور این است که در موارد نیاز هرچه اطلاعات نسبت به موضوع مبتلابه فراوان‌تر باشد امید موفقیتش بیشتر است - مثلاً کارشناسی که اصطلاحاً زبان آلمانی می‌داند متن یک سند را ترجمه کرده و چون در سند مذکور یکی دومیورد بجای ذکر معنای کلمه‌ای مترادف آنرا آورده است که در نتیجه معنی و مفهوم سند بطوری تغییر کرده که استناد بآن موجب پایمال شدن حق موکل میگردد، وکیل داننده زبان آلمانی بلافاصله مطلب را با ذکر دلیل و بکار گرفتن مستندات لازم برای دادگاه روشن می‌سازد و از نابود شدن حق قانونی موکل جلوگیری می‌کند یا اطلاع وکیل از اصول حسابداری گزارشی را که کارشناس عمداً یا سهواً به غلط تسلیم دادگاه کرده است با استدلال صحیح که راهگشای کار کارشناس دیگری خواهد بود و با تقاضای ارجاع بکارشناس دیگر بلااثر می‌کند.

پرسش دیگری در این زمینه مطرح می‌شود این است که طریقه آموزش علوم و فنون مختلفه چیست؟ - یک وکیل که نمی‌تواند مثل بچه مکتبی کیف و کتاب بدست از این دانشکده بآن دانشکده از این آموزشگاه بآن آموزشگاه و از این هنرستان بآن هنرستان رفت و آمد کند، نه وقتش اجازه می‌دهد و نه اینکه استعداد آنرا دارد - پاسخ این است که خوشبختانه امروز در کلیه رشته‌های علوم و فنون کتبی وجود دارد که با استفاده از آنها میتوان در هر رشته اطلاعات مفید و جامعی بدست آورد و حال که

بایستی و کلام دادگستری در هر زمان سعی در بالا بردن شخصیت علمی و معنوی خود بکنند چه بهتر که قسمتی از اوقات خود را صرف مطالعه در رشته‌هایی که در پیرونده‌های مربوطه با آنها دست‌بگریبان هستند بنمایند تا هم سطح دانش خود را بالا ببرند و هم اینکه برای احقاق حق موکل کوشش فراوان‌تری به‌کار برده باشند و همچنین کار وکالت را از رکود و سکوت کنونی خود خارج سازند.

بخش دوم: سخنوری

گر بدی‌گوهری و رای سخن آن فرود آمدی بجای سخن

آنچه که به نظر عموم مردم حرفه وکالت را از کارهای دیگر مجزا و مشخص می‌کند سخن‌وری و سخن‌آوری و کلام دادگستری است. اصولاً این مزیت آنچنان با وکالت دادگستری همراه و قرین است که هر جا لفظ وکیل به‌زبان بیاید بلافاصله در اذهان خاصیت نطق و بیان نیز متبادر به‌ذهن می‌گردد؛ بنابراین این رشته از هنر در کار وکالت دادگستری ارج و اهمیت مخصوص دارد و هیچ وکیل دادگستری نمی‌تواند این امر را نادیده بگیرد. کسی که وکیل است ولی سخنگو نیست یا نمی‌خواهد باشد همچون آهنگری است که کوره برای تافتن و دمیدن آهن خود ندارد - ولی ناگفته نماند که سخنگوئی و سخن‌سنجی و کلام دادگستری از نوع متاع همگانی نیست و از سنخی است که از کارگاه ذهن و قاد و عقل مجرب و فهم و فراست صادر می‌شود والا مسلم است که آنچه تنها «سخن» نامیده می‌شود هر چند موزون و مسجع و مقفی و گرم، اگر محتوی برهان و استدلال نباشد و ارتباطی بسیار کامل و منطقی با مورد بحث که از نظر دید عقلی قابل تأیید باشد نداشته باشد گویانکه ممکن است واجد ارزش ادبی یا تاریخی، اجتماعی و حتی علمی و فنی و هنری هم باشد ولی بکار وکالت نمی‌آید این‌جا است که بخوبی می‌توان احساس کرد سخن‌وری و سخن‌دانی وکیل دادگستری از سنخ سخنانی است که باید جان داشته باشد و بالاتر از آن اینکه بایستی جان هم بدهد یعنی باید قدرت بیان وکیل تا آن حد باشد که در مقابل شنونده حق را مجسم سازد آنطور که آنرا ببیند یا صحنه‌ای را با نیروی بیان و تجسم آنگونه بازسازی کند که شخص خود را در آنجا احساس کند.

در بسیاری از کشورها که حرفه وکالت ارج و اعتبار واقعی خود را یافته است و کلام دادگستری می‌تواند آنگونه که باید و شاید برای بیان مافی‌الضمیر خود آزادی داشته باشند دیدار چنین صحنه‌هایی به‌فراوانی میسر است ولی در کشور-هائی که پرونده‌هائی باید وجود داشته باشد و قاضی و متهمی و وکیلی و تشریفات و به‌اصل اساسی عدالت توجهی نمی‌شود این مناظر بچشم نمی‌آید ممکن است بگویند آن‌اندازه پرونده زیاد است که حال و حوصله برای کسی باقی نمی‌ماند تا هنرنمایی-های وکیل را ملاحظه کند ولی اینگونه هم می‌توان مطلب را توجیه کرد که شاید بی‌توجهی به‌کوشش‌های وکلام حلاقمند با اجرای صحیح قانون است که مآلاً موجب

بی‌توجهی به اصل عدالت و روشن شدن حق از باطل و نتیجتاً به مجازات نرسیدن مجرمین واقعی و احیاناً مجازات شدن بی‌گناهان می‌گردد و بالتبقی کار به آنجایی کشد که از زیادی پرونده باید نالید چون بی‌عدالتی جنایتکاران را جاری می‌کند و بی‌گناهان را که طعمه بیدست‌وپای فرشته چشم و گوش بسته عدالت هستند ناامید می‌نماید و از آنان مردمی بدبخت و مستاصل و چه بسا جنایتکار و فاسد می‌سازد.

ممکن است پرسش شود که چرا ما در این رساله صحبت از سخنوری و سخنرانی کرده‌ایم ولی عنوان بخش را سخنرانی قرار نداده‌ایم بدینجهت که سخنوری نسبت به سخنرانی جامع‌تر و کلی‌تر است، سخنور کسی است که در رشته‌های مختلف سخن استادی و تبحر دارد ولی سخنران کسی است که برای گفتار در مقابل جمع خود را آماده می‌کند - سخنور بنا به موقعیت در برابر یک نفر یا چند نفر می‌داند که چگونه سخن خود را شروع کرده و چگونه ادامه بدهد و به پایان برساند و همچنین می‌تواند در برابر جمعی مطالب خود را اظهار کند و پرواضح است که سخنوری در برابر یک نفر یا دو نفر از نظر طرز خطاب و زیر و بم بودن صوت و نحوه کلام و پیشگفتار و متن و پایان خیلی فرق دارد با سخنوری برای جمع (مثلاً افرادی بین ۸ الی ۱۰ نفر) و نیز با سخنرانی که نحوه خاص و ویژه‌ای دارد و شرایط زمانی و مکانی مخصوص خود را دارا است. البته پس از بیان این مقدمه اکنون بروشنی می‌توانیم بگوئیم که هر سخنور سخنران نیز هست ولی هر سخنرانی معلوم نیست سخنور هم باشد بنابراین هر سخنوری دارای اهمیت فراوانتری نسبت به سخنرانی است، شما افراد فراوانی را می‌شناسید که در سخنرانیها بسیار زبردست هستند ولی از بیان مطالب عادی در زندگی روزانه خود عاجز می‌باشند - اینکه گفتیم وکیل لازم است سخنور باشد ولی اصطلاح سخنرانی را بکار نبردیم برای بیان این مقصود بود؛ مثلاً وقتی قاضی دادگاه بگفته وکیل گوش می‌دهد دیگر وکیل نمی‌تواند بگوید جناب قاضی من سخنرانم نه سخنور؛ تریبونی ترتیب بدهید سیصد چهارصد نفر شنونده نیز تهیه کنید تا من مطالب خود را بیان کنم یا اگر در یک محاکمه جنائی هزار یا هزار و پانصد نفر حضور دارند و وکیل می‌خواهد مطالب خود را بیان کند بگوید آقایان قضات من سخنران نیستم و نمی‌توانم مطالب خود را در حضور جمع ادا کنم اجازه بفرمائید مطالب خود را در اطاق دادگاه حضوراً بیان دارم - این است که وکیل باید سخنور باشد و ضرورت زمان را تشخیص بدهد و حسب برآورد خویشتن نطق و بیان خود را آماده کند.

انواع سخنرانی

گفتیم که سخنور سخنران هم هست بنا براین بایستی سخنور از اصول سخنرانی هم آگاه باشد از اینجهت سخنرانی را مورد مطالعه قرار می‌دهیم و نکات گفتنی مربوط به این رشته را تا آن اندازه که با بحث ما ارتباط دارد بعرض می‌رسانیم.

تعریف سخنرانی لزومی ندارد چون معنی و مفهوم سخنرانی بقدری واضح است که تعریف نکردنش اولی است، اما باید گفت که این رشته از هنر به انواعی تقسیم می‌گردد و آن بستگی دارد به هدف سخنران که چه چیز را می‌خواهد بیان کند بنابراین سخنرانی را به: سخنرانی ادبی - سخنرانی مذهبی - سخنرانی علمی - سخنرانی سیاسی - سخنرانی قضائی - سخنرانی... می‌توان تقسیم کرد. در مورد رشته‌های گوناگون سخنرانی مطالبی نمی‌نگاریم چون بحث بر روی همگی آنها در این مختصر نمی‌گنجد ولی بطور خلاصه می‌توان گفت که سخت‌ترین و حساس‌ترین انواع سخنرانی سخنرانی یا سخنوری قضائی است و چون بحث ما در این مکان متوجه سخنرانی است فقط در این خصوص دلائل خود را اظهار میداریم و شرح و بسط در خصوص سخنوری در این رشته را باندیشه خوانندگان گرامی واگذار می‌کنیم.

اینکه گفتیم سخنرانی قضائی مشکل است تنها يك ادعا نیست بلکه يك واقعیت است بدین معنی که مثلاً در سخنرانی ادبی یا تاریخی و نیز علمی اگر سهو یا اشتباهی روی بدهد ممکن است در همان جلسه یا بعداً به سخنران اطلاع بدهند و او گفته خود را اصلاح کند ولی در سخنرانی یا سخنوری قضائی دیگر مجال رفع سهو یا اشتباه نیست و موکل بیچاره باید فدای سهو و کیل بشود و چه بسا که وکیل هم در مفاد گمنامی و بی‌اعتباری سرنگون گردد و ثانیاً در بسیاری از انواع سخنرانی آنچه که مقیاس عمل است سلیقه و طرز فکر اشخاص است و اگر احیاناً به سخنران ادبی اعتراض کنند که چرا سبک هندی را برسبک عراقی ترجیح داده‌ای؟ یقیناً پاسخ خواهد داد چون سلیقه‌ام اینطور است از ابهام و اغلاق و پیچیدگی و فضای اسرارآمیز سبک هندی خوشم می‌آید و اشعار صائب تبریزی را در منتهای انسجام و استحکام می‌بینم و شیفته‌ام، اما در سخنرانی قضائی مجال سلیقه و دلخواه و میل مطرح نیست بلکه سرنوشت انسان یا انسانهایی در بین است. سخنرانی علمی هم با آن همه طمطراق و اهمیت نیز نمی‌تواند از جهت اشکال و سختی به پایه سخنرانی قضائی برسد چون سخنران زحمت کشیده و فعالیت نموده و نظریه خود را که سالها بر روی آن فعالیت کرده است ارائه می‌دهد، یا آنچه از کتب و رسائل تهیه کرده بیان می‌کند و در معرض فتوای جمع فراوانی قرار می‌دهد که بعداً بر سر آن گفتگو می‌کنند و چه بسا که بسیاری از آنان موافق و بعضی مخالف و بالعکس باشند و به هر صورت نتیجه قضیه آنطور که پس از يك سخنرانی قضائی به سود متهم یا به ضرر او به زندان رفتن یا آزادی وی و حتی به اعدام او منجر می‌شود نخواهد بود.

هیچگاه نمی‌توان اهمیت يك سخنرانی سیاسی و جنبه‌های گوناگون و انعکاسهای داخلی و خارجی و پی‌آمدهای مختلف آنرا از نظر دور داشت ولیکن اهمیت و عظمت چیزی است و اشکال و سختی چیز دیگر مثلاً خارج کردن کشتی بزرگی که غرق شده و دهانه کانال را سد کرده است کاری شگفت و بزرگ است و حال آنکه عمل جراحی بر روی مغز انسان کاری دقیق و مشکل است هر چند ممکن است شخصیتی که این عمل بر روی او انجام می‌شود واجد اهمیت چندانی نباشد؛ گویانکه از ظرافت و ذوقی که در يك

سخنرانی سیاسی منظور می‌شود نباید غافل بود ولی ناگفته پیدا است که اگر در حین این چنین سخنرانی مطالبی بنا به مصلحت زمان و روز وحتى برای حفظ و یا بالا بردن موقعیت شخص سخنران گفته شود و ادعاهائی بیان گردد در بین شنوندگان کمتر کسی یافت می‌شود تا از مدعی دلیل بخواهد و اگر سخنران فصیح و بلیغ هم باشد آنچنان جمع را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد که حتی اندیشه‌های نامساعد هم در غوغاهای هورا و زنده باد محو می‌شوند و حال اینکه این تنها سخنرانی قضائی یا به معنای دیگر دفاع در پرونده است که خصوصیات دیگری دارد که بعداً بیان خواهد شد.

سخنرانی مذهبی از سخنرانی سیاسی حال و وضع بهتری ندارد به این دلیل که چون سخنران گفتار خود را مستند به فرمایش مقدسین و پیمبران و اولیاء الله و بسیاری اوقات خداوند متعال می‌کند دیگر بیمی از این ندارد که مورد انتقاد قرار بگیرد و عنان سخن را آنچنان بی‌پروا رها می‌کند که خدای ناخواسته به نام مذهب دانسته یا ندانسته به مقدسات مذهبی هم اهانت روا می‌دارد و گهگاه آنچنان توجیهات ناصحیح و ناروایی از کارهای بزرگان دین می‌کند که به جای تبلیغ مذهب مردمی را که از واقعیت امر اطلاع ندارند فرسنگها از حقیقت مذهب دور می‌سازد. محیط سخنرانی مذهبی غالباً يك فضای بسیار گشاده و پهن‌آور است که در آن از هر موضوعی می‌توان صحبت کرد چون مذهب از آن خدا و تمامی جهان ملك مطلق خداوند است و جالب‌تر اینکه چون نام خداوند متعال برده می‌شود و خدا خالق و قادر است پس هر چیز می‌توان گفت و حد و مرزی برای سخنرانی مذهبی وجود ندارد و اگر مطلب خارق‌العاده و حتی خلاف واقعی هم بیان شود چون به اعتقاد گوینده از قدرت خداوند دور نیست پس گفتنش گناهی محسوب نمی‌گردد و خداوند هم چون ارحم الراحمین است بنده را به بزمی اندک بازخواست نکند؛ همین آزادی به مفهوم دقیق خود کلمه در این جا موجب این می‌شود که خرافات به آسانی می‌توانند به مذهب راه بیابند و بسیاری از مذاهب بزرگ جهان به زودی غرق در خرافات می‌گردند آنچنانکه اصل بسیار ناشناخته می‌گردد و هاله‌ای از موهومات و تصورات خلاف واقع آنرا محاصره می‌کند که حقیقت تا بناکش به طور کلی از دیدگان و حتی اذهان نیز مخفی می‌ماند، حتی دین مقدس اسلام که اولین و آخرین مذاهب است از دستبرد نوع آدمی مصون نمانده و با وجود کوششها و جدیتهائی که علماء بزرگ در این راه می‌کنند طبع خرافه پرست عوام هر روز باطلی نوین و خرافه‌ای جدید به آن می‌افزاید تا آن حد که تغییرات فاحش و عظیم می‌یابد و نیاز به نوسازی و رفورم دارد که نوسازی و رفورم واقعی آن توسط قائم عصر و زمان علیه السلام عملی خواهد شد.

بیان این خلاصه جهت توجه خوانندگان به کیفیت سخنرانی قضائی یا به عبارتی دیگر دفاع وکیل بود ولیکن موارد افتراق سخنوری قضائی با سخنرانیها و سخنوریهای دیگر فراوان است که ذیلاً به توضیح پاره‌ای از آنها می‌پردازیم:

۱- در سخنوری قضائی حالت و محیط سخنگوئی باید کاملاً در نظر گرفته شود، اگر طرف خطاب يك یا دو یا سه نفر باشند باید سخنگو توجه داشته باشد که در مورد مذکور

تنها به يك يا دو نفر آنها نگاه نکند بلکه گاه و گاه طرف مخاطب را تغییر بدهد بدون اینکه شخص او را مورد خطاب قرار داده باشد بدین معنی که دیدگان خود را در طی هر زمانی به سوی يك يك آنان متوجه بدارد ولی این برگشت و توجه طوری نباشد که طرف احساس کند برای جلب نظر و عواطف او به این کار اقدام کرده است بلکه بایستی این عمل را آنقدر طبیعی و دقیق انجام دهد که با اینکه روی سخن متوجه جمع است مخاطب این چنین گمان دارد که طرف گفتار تنها خود او است.

۲- در سخنرانی قضائی در حالی که تماشاچیان فراوانی در دادگاه حضور دارند گوینده باید طوری مطالب خود را ادا کند که درحین که مشغول تجزیه و تحلیل موضوع قضائی بخصوصی است آن اندازه مطلب را خشك و خسته کننده بیان نکند که به زودی صحنه دادگاه از تماشاچی خالی بشود چون هرچند این موضوع به خودی خود اهمیت ندارد که مثلاً افرادی به عنوان تماشاچی در دادگاه حضور داشته باشند ولی وقتی که تماشاچیان با دقت بگفته های وکیل گوش فرا دارند دادگاه دارای آن ابهت و اهمیتی می شود که هرقاضی طالب آن است و در این چنین محیطی است که قاضی از طول زمان دادرسی خسته و ملول نمی شود و آن تصور و گمانی که در دوران دانشکده و حین تحصیل از کار قضاوت داشته است شکل می گیرد و رؤیاهای خود را تحقق یافته می بیند؛ ولی وقتی که تماشاچیان به تدریج سالن دادگاه را ترك کنند آنچنان محیط سرد و بیروحي ایجاد می شود که قضات نیز کم کم به گفتار وکیل بی توجه و کم علاقه می گردند و خواه و ناخواه دلائلی که وکیل برای دفاع از موکل تهیه کرده گفته شده ولی ناشنیده خواهد ماند و چه بسا که وضع محیط وکیل را آن اندازه بیعلاقه و دلسرد کند که علی رغم میل باطنی خود را ابراز بسیاری از دلائل خودداری کند و مایل باشد که هرچه زودتر این چنین محاکمه ای به پایان برسد. البته مقصود از بیان این مطلب این نیست که مثلاً وکیل مطالب مشغول کننده یا مضحك بگوید، بلکه این امر دیگر بسته به تشخیص وکیل و موقع شناسی او است که چگونه از عهده حل چنین مشکلی برآید و آنچه که به آن هنر سخنوری می گویند تشخیص همین دقایق و لطائف است.

۳- سخنوری و سخنرانی قضائی بایستی قانع کننده باشد یعنی وکیل در حین اینکه مطالب خود را بیان می کند اساسی ترین رکن کار را از نظر دور ندارد و آن اینکه کوشش کند باگفتار و حرکات و سکنتات خود قضات دادگاه را به حقانیت اظهارات خود متوجه سازد. بعضی از آقایان و کلام برای اثبات حقانیت خود سعی می کنند يك سلسله طولانی از مواد قوانین مختلف را پشت سرهم بیاورند و به گمان خود تصور می کنند این طریق دفاع بهترین انواع آن است و حال اینکه بایستی سعی کنند پس از بیان يك ماده قانون یا يك تبصره به طور وضوح مقصود خود را از بیان آن اظهار بکنند. پاره ای نیز کوشش می کنند تنها و تنها به نوشته های پرونده استناد کنند و مدام در صفحه ۱۰۱ و در صفحه ۱۰۵ و صفحه ۱۳۶ را مثل پتك پشت سرهم برسرشونده می کوبند و حال اینکه بهتر است يك دفاع مجموعه ای از استدالات و ذکر مطالب پرونده

با استناد به صفحه و حتی سطر مربوطه و مواد قانونی و ذکر دلائل و ارتباط مسائل بایکدیگر به نحو روشن و در صورت لزوم بیان عقاید و نظریات علماء حقوق و ذکر موارد مشابه و بالاخره از اینگونه و از این قبیل باشد.

۴- نکته بسیار اساسی و مهم سخنوری و سخنرانی قضائی این است که سخنور و سخنران حتی المقدور نبایستی از موضوع مورد محاکمه خارج شود و اگر در موضوعی صحبت می‌کند که به قضیه ارتباط دارد ولی ارتباط و اتصالش با مطلب خیلی روشن و واضح نیست در هر چند دقیقه یک مرتبه موجب و یا موجبات ارتباط را تذکر بدهد و اگر طوری بتواند صحبت خود را منظم کند که اصولاً این تذکر هم لازم نباشد و طوری مطلب را آماده کند و بیان دارد که خود گویای مطالب مورد نظر باشد دیگر به مراتب بهتر است.

۵- فرق بارزی که سخنوری قضائی با انواع دیگر خود دارد این است که در این سخنرانی هر آن ممکن است تذکری از طرف دادگاه به سخنران داده شود یا از او بخواهند که مثلاً در موردی توضیح کافی بدهد یا به اختصار مطالب را برگزار کند، این جا است که بایستی سخنور آن اندازه برگفتار و محیط عمل خود تسلط داشته باشد که در حین اینکه جواب مناسب ادا می‌کند رشته کلام را نیز از دست ندهد. مثلاً خیلی نامناسب است که در چنین موقعیتی وکیل از قاضی دادگاه بخواهد تا به او بگوید کدام مطلب را داشت بیان می‌کرد، ولی در سخنرانیهای دیگر تقریباً اینطور نیست و اگر هم باشد دنباله مطلب را با گفتارهای کلی می‌توان طوری با هم جور کرد که آبروی سخنران نریزد - در صورتیکه در یک دفاع و یک سخنرانی قضائی، کلی گوئی با چرندبافی تقریباً شانی هم سنگت دارند.

بحث در مورد اینکه سخنرانی و سخنوری قضائی چه اختلافات و تفاوت‌هایی با سخنرانی‌ها و سخنوری‌های نوع دیگر دارند بحثی طولانی است که به آسانی حق آن ادا نخواهد شد از این جهت به همین حد بسنده می‌کنیم ولی موضوعی که باقی می‌ماند این است که چرا سخنرانی و سخنوری قضائی با دیگر انواع سخنرانی اختلاف دارد؟ پاسخ این است که در این نوع سخنوری و سخنرانی دادگاه و یا دادستان بنا به وظیفه خود سعی می‌کنند آنچه را که وکیل می‌گوید چشم و گوش بسته نپذیرند و اول مرتبه آنرا به نهانخانه عقل برده به‌سنجند و سپس با پرونده تطبیق کنند و بعد نسبت آنها را با مواد قانونی و مقررات و عرف و عادت بررسی نمایند و نتیجه‌گیری کنند؛ این است که در این جلسات وکیل بایستی مطلبی بیان کند که مورد پذیرش عقل و درک و منطق و نیز منطبق با پرونده و موافق قوانین و همچنین وجدان قاضی باشد - این جا است که باید گفت انتخاب کلمات و جملات آنچنانی که دارای جملگی این خواص باشد و از سلاست و روانی کامل هم برخوردار که نیکو فهمیده شود و خسته‌کننده و ملال‌انگیز هم نباشد کار هرکس نیست و مبنای اختلاف بین سخنرانی و سخنوری قضائی با انواع دیگر سخنوری مربوط باین خصائص است.

گذشته از مطالب فوق سخنور قضائی هم چون سخنوران دیگر بایستی به ادبیات

و دستور زبان و منطق آشنائی کامل داشته باشد؛ اما هرگز و هیچگاه فراموش نکند که اگر در جایی مرده است يك جمله ادبی فصیح را بیان کند یا يك اصطلاح قضائی خشك و بی روح را، بهتر و بجایتر این است که همان اصطلاح قضائی را به زبان بیاورد تا سخنرانی وزن و موقعیت مخصوص خود را حفظ کند.

دیگر از مطالبی که باید در هر سخنرانی و بخصوص در سخنرانی قضائی منظور نظر داشت احتراز از بیان لغات و اصطلاحات خارجی غیر مانوس است چه قضات دادگاه این طور استنباط می کنند که وکیل چون دلیلی ندارد و قدرت دفاع از موکل را دارا نیست برای پرده پوشی ضعف خود به بیان جملات و اصطلاحات خارجی می پردازد ولی مسلم است که مثلا در يك سخنرانی علمی یا فنی حسب المورده می توان از لغات و اصطلاحات خارجی استفاده کرد و حتی در بسیاری از موارد بدون كمك گرفتن از اصطلاحات خارجی نمی توان يك سخنرانی علمی و فنی را خوب و کامل از آب درآورد ولی این اصل در این مورد نیز نبایستی فراموش گردد که اظهار این جملات یا کلمات یا اصطلاحات بر حسب نیاز باشد نه بر اساس فضل فروشی که در این صورت به جای حسن و منفعت زیان هم دارد.

گفتیم که سخنوری اساس وکالت دادگستری است ولی متأسفانه آنچه که در ایران کمتر به آن توجه می شود همین رشته است که پایه استوار وکالت دادگستری است و توجه به اینکه وکلاء دادگستری در این رکن اساسی کار تجربیات و اطلاعاتی بدست بیاورند بسیار اندك و بلکه در حکم هیچ است که امیدوار هستیم این نقیصه بسیار مهم بزودی برطرف گردد.

نویسندگی

همان طور که وکیل به سخنوری نیاز دارد قدرت نویسندگی نیز نقش بسیار مهمی در کار وکالت ایفاء می کند بدین معنی که بایستی دو رکن اساسی و بسیار مهم وکالت را سخنوری و نویسندگی دانست و بدون این دو اساساً کار وکالت مفهومی نمی تواند داشته باشد. مقایسه بین این دو و بیان اینکه کدامیک اهمیت زیادتری دارند کاری بیهوده است چون این دو مسئله آن اندازه به هم ارتباط و اتصال دارند که ترجیح یکی بردیگری غلط و نارواست تا آن حد که نمی توان به صورت قطعی گفت وکیل از کدام يك از این وسائل بیشتر استفاده می کند و به کدامین افزونتر نیاز دارد؛ شاید يك روز از گویندگی و دیگر روز از نویسندگی بیشتر استفاده کند ولی تکلیف روز سوم معلوم نیست و شاید که به هر دو نیازمند خواهد بود، مقصود از ذکر این موضوع این است که همان اهمیتی را که برای سخنوری بیان داشتیم در کار نویسندگی نیز وجود دارد.

تقسیماتی که برای سخنوری بیان کردیم عیناً در نویسندگی نیز موجود است و اشکالاتی که برای سخنوری قضائی وجود دارد در نویسندگی قضائی به مراتب سخت تر به چشم می خورد چون آنچه که در يك سخنوری قضائی به زبان می آید چیزی

است که گذشته و اگر احیاناً سهو و اشتباهی روی بدهد ممکن است در آن حین قضات آنطور که باید و شاید به موضوع توجه نداشته و بالاخره موضوع قابل جبران باشد، یا اگر شخص متوجه اشتباه شد با لطائف‌الحیل و با بیان جملات دیگری اثر آنرا برطرف کند ولی در کتابت چنین خاصیتی نیست و اگر چیزی نوشته شده که برخلاف مصلحت است دیگر بر گرداندنش کار غیر ممکن است و اگر يك جمله اشتباه در يك لایحه وجود داشته باشد چندین صفحه لوایح بعدی هم قادر نیست اثر آنرا برطرف سازد بخصوص که وکیل طرف روی همان نقطه ضعف نهایت اصرار و پافشاری را می‌کند.

آنچه که در تهیه يك لایحه لازم است منظور نظر باشد عین مطالبی است که در سخنرانی قضائی لزوم می‌یابد و در مورد قسمتی از آنها مطلبی بیان نشد که ذیلاً به‌ذکر آن موارد می‌پردازیم:

هر لایحه لازم است از سه قسمت مختلف تشکیل شده باشد که این سه قسمت عبارت از مقدمه و متن و نتیجه هستند، مسلم است که در لایحه‌نویسی باید توجه شود که مقدمه‌چینی حتی‌المقدور کم و مختصر ولی مفید باشد بخصوص بایستی متوجه بود که در بیان مقدمه حتی‌المقدور از کلی‌گوئی خودداری کرد چون کلی‌گوئی این اثر را دارد که قضات دادگاه گمان می‌کنند وکیل خواسته است فکر آنها را از مآوقع منصرف و منحرف نماید اما مقدمه‌نویسی به‌خودی خود هنر مهمی است که بایستی هر نویسنده علی‌الخصوص کسی که می‌خواهد لایحه قضائی بنویسد نسبت به اهمیت آن توجه خاص داشته باشد.

اگر بخواهیم مقدمه‌گوئی یا مقدمه‌نویسی در مطلبی را به‌چیزی تشبیه کنیم بهترین تشبیه این است که آنرا به‌اولین برخورد آدمی با شخص یا اشخاص دیگری مانند کنیم و همانطور که اولین برخورد تأثیر خوب یا بدی در روحیه طرف دارد، مقدمه‌گوئی و مقدمه‌نویسی نیز همین تأثیر را در شنونده یا خواننده می‌تواند داشته باشد و حتی بعید نیست که ادعا کنیم در همان مقدمه‌گوئی و مقدمه‌نویسی اگر نسبت به موضوع مورد بحث قضاوتی نشود ولی یقیناً نسبت به خود نویسنده و اینکه آیا قدرت دارد مسائل را آنگونه که مایل است تجزیه و تحلیل بکند یا خیر قطعاً قضاوت می‌شود و همین مطلب موجب علاقه یا دلسردی خواننده را از خواندن بقیه لایحه فراهم می‌سازد؛ اما در لایحه‌نویسی قضائی مقدمه حتی‌المقدور بایستی کوتاه، مانع و جامع باشد و حتی بسیاری از اوقات ذکر جمله «در خصوص پرونده کلاسه.....» مطرح در آن شعبه محترماً به‌عرض عالی می‌رساند» یا جملاتی از این قبیل که هرکس بنا به‌میل و سلیقه خود قلمی می‌کند کفایت می‌نماید و متن که در هر حال مفصل‌ترین قسمت لایحه خواهد بود بایستی مستدل متین و محکم نوشته شود و از تکرار جملات یا کلمات حتی‌الامکان خودداری گردد و اگر اعاده مطلبی به‌لحاظ اهمیت آن لازم تشخیص داده شود همان مطلب با جملات دیگر ذکر گردد.

اساسی‌ترین قسمت لایحه را نتیجه تشکیل می‌دهد، آنچنان بایستی نتیجه با متن

و مقدمه ارتباط عقلی و منطقی داشته باشد که هرکس این ارتباط و اتصال را به وضوح احساس و ادراک کند و توضیح دیگری اضافه بر آنچه در مقدمه و متن و نتیجه آمده است مورد نیاز نباشد. برای رسیدن به این مقصود حتی المقدور بایستی جملات لایحه کوتاه ولی پرمعنی و مناسب حال باشد و از توضیحات مفصل و بی‌مورد باید خودداری کرد تا لایحه آنچنانکه شایسته است تنظیم یابد.

باب دوم: وکیل باید چگونه باشد؟

آنچه که در مورد وکیل بیان کردیم خصوصیات است که يك وکیل دادگستری باید واجد آنها باشد تا بتواند بار سنگین وکالت را بردوش بکشد ولیکن وکیلی که به خوبی از عهده موارد یادشده برآید حتماً وکیلی نیست که ایده آل جامعه وکالت هم باشد بلکه وجود خصائل و صفاتی دیگر لزوم می‌یابد تا وکیل بتواند عنوان وکیل را به مفهوم واقعی آن دارا باشد. این خصائل و صفات چیزهایی نیستند که در هیچ دانشگاهی آموزش داده شوند بلکه وکیل در دوران وکالت خود به تدریج احساس می‌کند و سپس یقین می‌نماید که این موضوعات واجد اهمیت فراوانتری نسبت به موارد یاد شده از قبیل نویسندگی و سخنوری و اطلاعات علمی هستند و چه بسیار امکان دارد که متصف بودن به این صفات و خصوصیات وکیل تازه کاری را بروکیل کار کشته و سابقه‌داری برتری بدهد و کار وکالت را که همه‌کس آنچنان سخت و طاقت‌فرسا معرفی کرده‌اند در نظر او آسان جلوه دهد تا آن حد که در این راه پیروزی‌های فراوان به دست بیاورد. اینک خصائل مذکور را تحت عنوان سجایای وکیل بررسی می‌کنیم:

نخستین گفتار

سجایای وکیل

آنچه که در مرحله‌ای بالاتر از معلومات و اطلاعات و کاردانی و تجربه وکیل باید مورد بررسی قرار گیرد سجایای وکیل است یعنی يك وکیل بایستی در وجود خود کنکاش کند که آیا دارای این خصائل اخلاقی هست یا می‌تواند باشد تا کسوت پر افتخار وکالت دادگستری را در برکند یا خیر؟ مسلم است که اخلاق و سجایای وکیل قابل شمارش نیست ولی بطور خلاصه می‌توان گفت آنچه در زندگی افراد عادی جزو محاسن آنان شناخته می‌شود بایستی با روح و وجود وکیل عجین شود و جزء خمیره ذاتی او گردد تا بتواند از این طریق توفیقی بدست بیاورد و جامعه خود را نیز سربلند کند و اگر به‌عکس این باشد و وکیل برای سجایای اخلاقی ارزش و اهمیتی قائل نباشد خیلی زود روزی پیش می‌آید که دیگر نمی‌تواند قدم از قدم بردارد و در عین حال جمع و دسته و رسته خود را نیز بدنام کرده است.

راستی و درستی

آنچه که در صدر سجایای اخلاقی وکیل قرار می‌گیرد صفت راستی و درستی

است، وکیل باید در درجه اول خود را آماده کند تا در طریق حق و حقیقت قدم بردارد و حتی نگارنده معتقد است کسی که به جز احقاق حق صاحبان حق و رفع ظلم از رنج دیده آرمان دیگری دارد نیکوتر است که در راه وکالت گام ننهد و اگر سودای زراندوزی و منفعت طلبی در سردارد بهتر است طریق دیگری برای رسیدن به این مقصود انتخاب کند چون با تمام تفاسیلی که در مورد کیفیت زندگی و کلام موفق می شنویم موقمی که از نزدیک با کیفیات زندگی آنان آشنائی فراوانتری می یابیم ناخودآگاه این ضرب المثل مشهور را نزد خود زمزمه می کنیم که «آواز دهل شنیدن از دور خوش است» چون نه تنها در کشور ما بلکه در تمام نقاط جهان راه به دست آوردن ثروت منحصر در دو رشته تولید و تجارت است و کسانی که از طرق دیگر می خواهند ثروتی به دست بیاورند به زودی متوجه می گردند که بزرگترین عطیه خلقت یعنی عدالت یا حیات انسان ها را مورد خرید و فروش قرار داده اند و این بدترین نوع کسب مال است که عاقبت خیری ندارد.

راستی و درستی وکیل نه تنها با موکل بلکه در برابر اجتماع و در دادگاهها و حتی بایستی در برابر طرف باشد و وکیل باید حتی المقدور کوشش کند تا از مجرای حقیقت و صلاح خارج نشود. خیلی تأسف آور است که بعضی از این گفتار دچار شگفتی میشوند و حتی آنرا غیر عملی میدانند و میگویند چگونه ممکن است وکیل همه جا حقیقت را بگوید؟ و برخی دیگر که متأسفانه از شغل شریف وکالت معنی و مفهوم حقیقی و انسانی آنرا درک نکرده اند میگویند پس بنا بر این وکالت دادگستری دیگر موضوعی ندارد - گویا این اشخاص خدای ناکرده برای نادرستی و وکالت دادگستری ملازمه ای قائل هستند که امیدوار هستیم بزودی این طرز فکر رو بنابودی بگذارد؛ در پاسخ این اشخاص میگوئیم وکیل میتواند همه جا حقیقت را بیان کند و اصولاً اندیشه خلاقیتی را از مغز خویشتن خارج کند حال چطور؟ قبل از جواب دادن باین سؤال برای توضیح بیشتر ناگزیر از ذکر این مقدمه هستیم که بین حقیقت گوئی و راستی و درستی باسادگی و خوش باوری و نداشتن ابتکار در امور زندگی هزاران فرسنگ فاصله است و چون خواه و ناخواه کار وکالت مشغله دقیق و حساسی است بایستی توجه کامل داشت که اندک اشتباهی در مورد تشخیص مرز بین این دو قلمرو که یکجا راستی و صداقت و در فاصله بسیار کمی از آن جهالت و غبط و خطا است ممکن است وکیل را دچار آنچنان دردسر و انحطاطی بکند که هرگز نتواند شکستهای را که از این رهگذر متحمل شده است جبران نماید و چون يك دعوی دادگستری بمعنای واقعی جز يك نبرد و مبارزه نیست و در پیکار و جنگ زیرکی و کاردانی شرط اول و اساسی پیروزی است بنا بر این بایستی در این زمینه مفهوم راستی و صداقت را آنچنانکه هست و یا باید باشد شناخت و چون در این مورد اصول مشخص و معین وجود دارد ولی فروض جزئی آن اندازه زیاد است که از حد شمارش و احصاء خارج است و هرکس در زندگی عادی روزانه خود با چندین نمونه آنها برخورد خواهد داشت بطور کلی نمیتوان دستورالعملهای مشخص و معینی را بکار بست بلکه این

هم از آنگونه مسائلی است که وکیل بایستی شخصاً و رأساً آنها را حل کند. پس از بیان این مقدمه اکنون بآسانی میتوانیم بگوئیم که اولین اصل برای رعایت راستی و درستی این است که وکیل از پذیرش دعوی ناصحیح خودداری کند. البته هرکس این واقعیت مسلم را می‌داند که وکیل برخلاف قاضی که ناچار است بر روی ادعا حکمی موافق قانون یا روح آن یا عرف و عادت صادر کند و هرگز از جهت قضائی قادر نیست که از رسیدگی و صدور رأی خویشتن‌داری کند ولی وکیل آزادی کامل دارد که دفاع از دعوائی یا دادن دادخواستی و یا پاسخگوئی در مقابل دادخواست و دعوائی را قبول کند یا خیر و هیچگونه الزامی در بین نیست گویانکه الزام در این مورد يك مفهوم کلی و عرفی دارد که از خود کلمه استنباط آن مشکل و بلکه غیرممکن است و چه بسیار که وکیل از نظر اجتماعی یا خانوادگی و یا مصلحت اندیشی کاری را علی‌رغم میل و نظر خود میپذیرد که در صورت نبودن آن قیود با کمال میل و خشنودی از پذیرفتن آن ابراء میکرد - که از توضیح افزونتر در این خصوص صرفنظر مینماییم.

گفتیم که وکیل بایستی از پذیرش دعوی خلاف واقع و ناصحیح خودداری کند ولی ناصحیح در این‌جا دارای دو معنی کاملاً متفاوت از یکدیگر است:

۱- دعوائی که موکل برای اثبات آن دلائل کافی در اختیار دارد ولی واقعا و برآستی ذیحق نیست در این مورد قروض سه‌گانه ذیل امکان‌پذیر است:

الف - وکیل علم شخصی دارد که مثلاً مدعی طلب خود را دریافت کرده ولی مجدداً درصدد مطالبه طلبی که ندارد برآمده است.

ب- خواهان خود به این امر اعتراف دارد که واقعاً دارای حقی نیست ولی برای آزار و اذیت طرف یا انتقام‌جویی و تلافی در موردی که منظور نظرش است و همچنین بسیاری اوقات سوء استفاده و دریافت مجدد چیزی که دریافت کرده و حقی که قبلاً به او رسیده ولی مدارک مربوطه بجهتی در نزدش مانده است درصدد تقدیم دادخواست و تعقیب دعوائی موهوم برآمده.

مسلم است که در این دو مورد وکیل بایستی حتی‌المقدور از پذیرفتن کار خودداری کند تا گرفتار مشکلات فراوان نشود.

ج- فرض سوم این است که دلائل حاکی از ذیحق بودن را مدعی دارد ولی واقعاً و برآستی خواهان ذیحق نیست ولی نه خود در این خصوص اظهاری میکند و نه اینکه وکیل از جریان امر و نادرست بودن ادعا اطلاعی دارد در چنین موردی ناگفته معلوم است که دخالت وکیل و پذیرش دعوی و دفاع از آن بدون اشکال است و اساساً بحث در مورد اینکه ارائه دهنده سند برآستی صاحب حق هست یا خیر و کنکاش فراوان در این زمینه بی‌معنی بوده و گذشته از اینکه نفعی بر آن متصور نیست واجد ضرر نیز هست بدلیل اینکه صرف این بررسی خلاف اصول حکایت از بی‌اطلاع بودن وکیل از رموز مشغله خود و سطحی بودن او و مبین تظاهر وکیل به نیکویی و پاکی است که بهیچوجه تأثیر نیکو و خوش‌آیندی بر موکل یا افراد دیگر ندارد و افراط در این

مورد بتدریج وکیل را بناشی‌گری و سهل‌انگاری مشهور می‌سازد.

۲- در صورتیکه موکل دارای حقی است ولی دلائل کافی برای اثبات آن ندارد این‌چنین دعوی نیز از دید حقوقی دعوای ناصحیح تلقی میگردد و قبول نکردن آن بمصلحت نزدیکتر است چون این‌چنین دعوائی در نهایت و اختتام کار بمحکومیت موکل انجام‌میبپذیرد و موکل که هنگام ارجاع کار خود بوکیل بگمان خویش امید ی‌برای موفقیت درخود احساس کرده است آرزوهایش را نقش برآب می‌بیند و هنگامیکه مطلب را با وکلام دیگر حتی اشخاص عادی درمیان میگذارد آنها اظهار عقیده میکنند که موفقیت در چنین دعوائی امکان‌پذیر نبوده و وظیفه وکیل این می‌بود که از ابتدای امر موکل را در جریان میگذاشت ولی حالا که مدت‌ها از روز ارجاع کار بوکیل گذشته موکل ابدأ بیاد نمی‌آورد که وکیل مطالب لازم را باو گفته باشد یا مصلحتش این‌چنین است که اصلاً چنین مطلبی را بیاد نیاورد و عقده‌ای را که از شکست در دعوی در درونش بعد انفجار رسیده است برسر وکیل خالی کند و اگر مبادی آداب و اجتماعی باشد و از انعکاسات شدید خودداری کند و کار بشکوه و شکایت نکشد لاقلاً این است که نسبت بوکیل بدگمان شده و این‌چنین تصور کند که وکیل برای دریافت حق‌الوکاله نتواسته از دعوی صرف‌نظر کند و حالاً هم موکل گذشته از اینکه در دعوی محکوم شده و مقداری هم خسارات طرف را بایستی بپردازد خطر بسیار مهم تعقیب جزائی هم سایه‌وار دنبالش میکند - وکیل گرامی هم مبلغ کثیری حق‌الوکاله دریافت داشته و مابقی را طلبکار است و حالا که باصطلاح زخم طرف گرم است مصلحت نمی‌بیند مطالبه کند ولی همینکه آنها از آسیابها افتاد و موکل حساب طرف را بهر زحمتی که هست سرراست کرد نوبت وکیل میشود که اوهم سرراست کند و مطالبه حق‌الوکاله معوقه و بقیه قضایا که تو خودنیکتردانی.

رعایت این ترتیب یعنی نپذیرفتن دعوائی که ناصحیح است یا درست و صحیح است ولی دلائل کافی و وافی ندارد موجب میشود که شخص اولین دروغ را بخود و دروغ دیگری را بدادگستری نگوید و برای ترمیم این گزافه‌ها ناچار نباشد خلافت‌کوئی دیگر کند و بالاخره نمیتواند از شر خلافت‌کوئی و خلافت‌روی آسوده باشد، حسن بزرگی که این طریقه از جهت اجتماعی دارد این است که وقتی جاهل و کلاهبردار یا خائن در امانت در مرحله اول احساس کرد که پشتیبانی ندارد و وکلام دادگستری که بگمان غلط او امکان داشت در هنگام گرفتاری و نیاز از وی پشتیبانی بکنند حاضر نیستند از عمل ناصحیح او دفاع کنند و از او روی میگردانند و بکردار ناشایستش بنظر انتقاد مینگرند امکان فراوان دارد که از راه خود بازگردد و با جامعه و افراد آن از در سازش و مدارا درآید ولی اگر کار بغیر این روش باشد و وکلام دادگستری دعوی را بهر شکل و رنگی باشد بپذیرند مسلم است که کار بگونه‌ای دیگر خواهد بود و بدآ بحال آن جامعه‌ای که افراد روشنفکر و دانایش هم تنها بفکر مصالح مادی خود باشند و بین خوب و بد و صحیح و سقیم فرق نگذارند.

فرض دیگری هم در دعوای حقوقی وجود دارد و آن این است که موکل کاری

بوکیل ارجاع میکند ولیکن وکیل او را هشدار میدهد که در دعوی بردی ندارد و خواهان محکوم میشود با وجود این موکل اصرار میکند که وکیل دعوی او را بپذیرد، چون نامبرده خود را ذیحق میدانند با اینکه دلائل کافی برای اثبات ادعای خودیارد دعاوی طرف را ندارد ولی نمینخواهد دست بسته تسلیم شود و مایل است در برابر اجحاف و ظلم طرف ایستادگی نماید شاید در طول دعوی بدلائلی که فعلا بآنها دسترسی ندارد دست بیابد یا اسنادی را که گم کرده است پیدا کند و چه بسا که با طرف مصالحه و سازش کند و با اینکه میدانند اگر دعوی همین سیر عادی خود را داشته باشد محکوم میگردد ولی باکمال میل حق الوکاله را میپردازد و تعقیب دعوی را تقاضا میکند در این زمینه اگر واقعا وکیل احساس کند که نیت موکل چنان است که نمونه ای از آن فوقا معروض گردید قبول وکالت وی اشکالی ندارد اما نکته ای که هرگز در این زمینه نبایستی فراموش گردد و در خصوص آن باید دقت کامل معمول گردد این است که موکل را کاملا و بصورت بنیانی از مسئولیتهائی که بعدا ممکن است دامنگیرش گردد مطلع نمود و باوجود اینکه در متن اوراق وکالتنامه مسئولیت عدم پیشرفت کار تذکر داده شده است و تکلیف آن کاملا معلوم و مشخص شده است ولی بنظر نگارنده نوشتن مطالب به تفصیل در ورقه جداگانه و خواندن آن برای موکل و امضاء وی با قید تاریخ بسیاری از مشکلات بعدی را برطرف میکند چون آنچه بگفتار میآید پس از گذشت زمانی با امیدواریهای واهی که موکل با مراجعه بوکیل برای خود میتراشد باعث میشود که بطور کلی آنها را از یاد ببرد و زمانی که حکم بضررش صادر میگردد اصلا مطلبی از آن گفته ها بخاطر نداشته باشد و نیز اگر نوشته بخط خود او باشد و کلیه مسئولیتهای حقوقی و جزائی ناشیه از شکست صراحتا در آن تذکر داده شده باشد بمراتب بهتر است.

قبول یا عدم پذیرش دعاوی جزائی از طرف وکیل

آنچه فوقا بیان شد راجع بکارهای حقوقی و قبول یا عدم قبول آنها است ولی بحث در دعاوی جزائی مشمول مسائل و مطالب دیگری است که ذیلا بتوضیح آنها اقدام میکنیم:

در مورد پذیرش یا عدم قبول کارهای جزائی نسبت بکارهای حقوقی بایستی گفت برخلاف آنچه که در ابتدای امر جلب نظر میکند دایره قبول کارهای جزائی نسبت بکارهای حقوقی بمراتب گشاده تر و فراختر است یعنی وکیل در کارهای جزائی پرونده های فراوانتری را در قبال قیاس با پرونده های حقوقی میتواند بپذیرد و دفاع از آنها را قبول کند، بلحاظ اینکه آنچه اصل اساسی است این است که هر انسانی از جهت آدمی بودن و عضوی از اعضاء و جزئی از اجزاء جامعه انسانی بودن بخودی خود قابل دفاع است هرچند عملش بگمان بسیاری از مردم عادی غیر قابل گذشت بوده و استحقاق سنگین ترین مجازات را داشته باشد، چون آنچه که در یک محاکمه جزائی مورد بررسی قرار میگیرد نفس عمل از جهت تطبیق آن با مواد

قانون مجازات عمومی است و این کار بقدری دقیق و حساس است که در هر پرونده‌ای شکل و حالت مخصوص دارد و اگر موضوع را همیقانه‌تر بخواهیم بررسی کنیم باید بگوئیم که عمل ارتکاب یافته از جهت شخص معین واجد اخلاق و عادات و وضع اجتماعی مشخص و بالاخره شخصیتی معلوم در زمانی معین و اوضاع و احوالی بخصوص صادر شده و هنگام دادرسی جزائی تطبیق آن با قانون و مقررات اجتماعی کشور مطرح است که در نهایت امر بقضیه صورت خاصی می‌دهد که از اشکال و نمونه‌های دیگر خود بکلی مجزا و مشخص و دارای حکمی غیر از آنها است - این‌جا است که دخالت وکیل لزوم مییابد تا در برابر دادستان که مدافع حقوق جامعه است و بزرگ و بم و سخت و سهل قانون واقف و وارد است شخص دیگری که قانون‌شناس و قانون‌دان است حضور داشته باشد تا از حقوق متهم دفاع نماید، ولی اگر فرض بر این پایه باشد که متهم شخصاً و رأساً از خویشتن دفاع کند چون از جهت اطلاعات قضائی و اجتماعی همسنگ و هموزن دادستان نیست آنگونه که باید و شاید از نظر علمی نمیتواند باوی مقابله کند و بجهت همین ضعف بسیاری از حقائق در پرده استتار باقی میماند و مسلم است که موجب این تاریکی متهم است که بعلت ناتوانی در بیان افکار و مطالب خود مطالب فراوانی را که میباید گفت نگفته است و موضوعات بسیاری را که زاید و بیمعنی میدانسته که از بیان آنها خودداری کرده است درست همان مطالبی بوده است که مقدمات آزادی و نجات او را فراهم میکرده است، او این تشخیص را نداشته که کدام مطلب بنفمش و کدام بضررش بوده است برای حفظ این توازن و برابری حضور وکیل در دعاوی جزائی لزوم قطعی دارد. ممکن است کسانی ایرادکنند که همیشه متهمین از مردم بی‌اطلاع و تحصیل‌ناکرده و ناآشنا بقوانین و مقررات نیستند و فراوان پیش میآید که اشخاص تحصیل کرده و حتی دانشمند و چه بسیار که قضات و وکلاء دادگستری و اساتید دانشگاهها هم برصندلی اتهام مینشینند، در اینصورت باصل کلی که شما اظهار کرده‌اید خدشه و لطمه‌ای وارد میآید و آنرا از اصالت و کلیت میاندازد حال اینکه این ظاهر امر است ولی در باطن و ازدید روانشناسی و اگر بهتر بخواهیم بگوئیم انسان‌شناسی می‌بینیم که آدمی تازمانی که در قیدوبندی گرفتار نیامده گوینده و نویسنده و عالم و دانشمند و متخصص و توانگر و چنین و چنان است ولی بمحض اینکه کوچکترین گرفتاری برایش پیش میآید پریشان میشود و بمجز و لابه میافتد و تمام دانش و بینش خود را از یاد میبرد و سراپای وجود او را بی‌ارادگی و بهت فرا میگیرد آنچنانکه چاه را از راه تمیز نمیدهد و برای خلاصی از مصیبتی که خودش نمیداند بکجا منتهی میشود مشکلی را که برایش شناخته و روشن است بجان و دل میپذیرد - مثلاً شخص باحیثیت و شرافتمندی بجسای که مورد بحث ما نیست درچنگال فرشته چشم و گوش بسته عدالت گرفتار شده ساعاتی را که در زندان با همزنجیرانش بسر میبرد برایش بسیار گواراتر از زمان اندکی است که در برابر صدها نفر تماشاچی و خبرنگار همکاس و غیر همکاس بایستی بسؤالات رئیس دادگاه پاسخ بدهد؛ او آرزو دارد هرچه

زودتر بزندان بازگردد ولی نگاههای خیره تماشاچیان را بدرقه راه خود نیندند. بسیاری از موارد اتفاق میافتد که متهم آرزو میکند که هرچه میخواهد بشود زودتر انجام بپذیرد و هرکمی که دادگاه مایل است بدهد خیلی زود بداند و زیاد هم برای این موضوع اهمیت قائل نیست که تصمیم دادگاه چه خواهد بود از این جهت است که غالباً بر روی گفته‌های خود حساب دقیق و صحیح هم نمیکند یا نمیتواند این محاسبه را انجام بدهد و بتدریج این ضابطه فکری و ذهنی را که باید مطالبی که میخواهد بیان کند قبلاً در نهانخانه ذهن خود بررسی نماید از دست میدهد و غالباً موضوعاتی را بیان میکند که بایکدیگر ارتباط منطقی هم ندارند.

«بقیه دارد»



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی